

✚ سرپرستان را روی قلبتان می‌گذاریم

بعد از سفر به مشهد، هرچند انقلاب به پیروزی نشست بود، ضد انقلاب دست از سر حاج‌خانم و پسرش که قد کشیده و طلبه‌ای مبارز شده بود برنمی‌داشتند. «وقتی هم که به مشهد آمدم، چندبار ضد انقلاب پیام فرستادند و ما را تهدید کردند. نامه داخل حیاط می‌انداختند و تهدید می‌کردند که سرپرستان را روی قلبتان می‌گذاریم ولی من توجهی نمی‌کردم. پسر شهیدم همیشه به من می‌گفت: مامان، یک وقت نترسی. این‌ها ممکن است در زیرزمین بمب بیندازند یا بلایی سر شما بیاورند. ترسی نداشتم. نگرانی من آن زمان فقط برای دختر دانشجویم بود. ممکن بود بلایی سر او بیاورند. برای همین، همیشه به علی می‌گفتم: مادر جان، اگر دستگیر شدی، یک وقت نگویی خواهر دانشجوی داری. ممکن است او را آزار دهند و من طاقت اینکه دختر را برای شکنجه ببرند ندارم. همیشه به علی می‌گفتم: نگران من نباش. از چیزی نمی‌ترسم چون تو را برای چنین روزهایی بزرگ کرده‌ام. من دنبال چنین انقلابی بودم. نترس! این تهدیدها حتی زمانی که پسرها و شوهرم با هم جبهه رفته بودند ادامه داشت. شب‌ها در خانه را می‌زدند و اسم حسین را که پسر کوچک‌ترم است صدا می‌کردند تا در را باز کنم و داخل خانه بریزند، ولی من توجهی نمی‌کردم. پشت در داد می‌زد که اگر نروید، به پلیس زنگ می‌زنم. تا این را می‌گفتم، زود می‌رفتند. می‌دانستم که اگر یک وقت در را باز کنم، بلایی سر من و دخترهایم می‌آورد.»

✚ این روضه‌ها باید برقرار باشد

با همه این تهدیدها هرگز شانه خالی نمی‌کند و در کنار مبارزه مسلحانه مردان خانه خود نیز با برگزاری مجالس روضه چراغ اسلامی را که به دنبال آن بوده است روشن نگه می‌دارد. «البته این‌طور نبود که در خانه همیشه بسته باشد. در زیرزمین خانه چه زمان انقلاب چه بعد از آن، در این خانه روضه برپا بود. پانزده روز محرم هرروز صبح روضه داشتیم و هرروز یک چیز صبحانه می‌دادیم. ایام ماه رمضان هرشب افطاری و سحری داشتیم و این خیابان پر از مردم بود. روضه‌ها به اسم دوازده امام^(ع) معروف بود و تا قبل از کرونا آن را برگزار می‌کردم. الان هم اگر دوباره شرایط خوب شود، روضه‌ها را برپا می‌کنم. تازه هستم این روضه‌ها باید برقرار باشد. همین روضه‌هاست که می‌تواند مردم را هدایت کند و چراغ اسلام را روشن نگه دارد.»

✚ انقلاب ما خانه‌ای است با پایه‌های استوار

در این خانه خبری از تلویزیون و رادیو نیست اما صاحب‌خانه از همه اتفاقات روز باخبر است. نگرانی جامعه را دارد. «این جامعه آن اجتماعی نیست که برای آن شهید دادیم و این همه درد و بیماری کشیدیم.

جوانان هم باید حواسشان را خیلی جمع کنند. از هر حرفی جا نخورند و تکلیف خودشان را با انقلاب مشخص کنند. جوانان انقلابی باید مانند خواهر و برادر باشند، یکدیگر را راهنمایی کنند و بد و خوب را به هم بگویند. برای رسیدن به واقعیت همه باید همراه هم باشند. الان از واقعیت دور هستیم و از این موضوع رنج می‌بریم. جوانان خوبی داریم ولی آن‌طوری که باید باشند نیستند. جوانان باید خودشان را وقف انقلاب کنند. انقلاب ما خانه‌ای است با پایه‌های استوار.»

✚ گفتم این‌ها برای خودشان کاری کرده‌اند

به دنبال ارزش‌هاست. باید راهی که می‌رود، کتابی که می‌خواند، کلامی که می‌گوید و قدمی که برمی‌دارد منفعتی برای دیگران داشته باشد و برای آخرتش چراغی روشن کند، چراغی که بعد از فعالیت‌های انقلابی و تقدیم دو جوان به انقلاب به سمت وقف می‌رود. «وقتی می‌خواستم خانه را وقف کنم، با خودم گفتم این‌ها کار خودشان را کرده‌اند. همسرم جبهه رفته و جنگیده بود. پسر طلبه‌ام، علیرضا، در جبهه شرق دجله سال ۶۴ به شهادت رسیده بود. پسر کوچک‌ترم حسین هم جانباز پنجاه و پنج درصدی اعصاب و روان شده است. او جبهه کردستان می‌رفت. با خودم گفتم این‌ها برای خودشان کاری کرده‌اند ولی من هنوز برای آخرتم کاری نکرده‌ام. به خاطر دخترهایم زمان جنگ نمی‌توانستم پشت جبهه بروم و دینم را ادا نکرده بودم. این شد که تصمیم گرفتم خانه را وقف حوزه علمیه کنم. همه اموالی هم که وقف کرده‌ام از اموال خودم بوده است. این‌طور نیست که از اموال شوهرم و حق بچه‌ها باشد. تا جوان تر بودم، خودم کار می‌کردم. یک آرایشگر تمام‌بوم. در کار خرید و فروش ملک و بساز و بفروشی هم بودم. خودم درآمد داشتم.»

✚ یک ماه دیگر مسجد آماده نماز خواندن است

با کمک او و دیگر نیکوکاران، اکنون دیوارهای مسجد بالا رفته است و حاج‌خانم قاسم‌خانی برای روزی که بتواند قالی‌های خانه خود را در خانه خدا پهن کند لحظه‌شماری می‌کند. او می‌خواهد مسجد را نیز به نام حسین^(ع) نام‌گذاری کند. «مسجد در منطقه‌ای به نام امیرالمؤمنین^(ع) است. نیت دارم که آن را به نام امام حسن و امام حسین^(ع) نام‌گذاری کنم. البته تا درهای مسجد را نگذارند نمی‌شود نامی روی آن گذاشت. به امید خدا وقتی آماده شد به نام حسین^(ع) نام‌گذاری می‌کنیم. آن‌طور که گفته‌اند، تا یک ماه دیگر مسجد آماده نماز خواندن می‌شود. برای به نتیجه رسیدن این مسجد، خیلی دعا کرده‌ام و همیشه به محضر آقا امام زمان^(عج) اشک می‌ریزم که به نتیجه برسد. می‌گفتم: این خانه خودتان است. کاری کنید ساخته شود و این قالی‌ها را در آن پهن کنیم و نماز بخوانیم. مسجد ساخته شود، دیگر آرزویی ندارم.»



✚ می‌گفت عکس آقایان انقلابی را جمع کنیم

مرور خاطرات انقلابی و رشادت‌های آن زمان نوری در چهره حاج‌خانم می‌تاباند. انگار خون در رگ‌هایش موج‌زنان می‌تازد و جانی تازه گرفته است، جانی که با نگاه به گنجینه قدیمی خانه تازه‌تر می‌شود. داخل گنجینه عکس امام خمینی (ره)، رهبر معظم انقلاب، سردار شهید سلیمانی و عکس پسر شهیدش است. او یک آلبوم عکس هم از فعالان انقلابی دارد. آن را در همین گنجینه و کنار تخت خود گذاشته است. «عکس همه آقایان انقلابی را دارم. پسر شهیدم همیشه می‌گفت: مامان، عکس آقایان روحانی انقلابی را جمع کنیم، مانند مجله درست کنیم و دورتادور روی دیوارها بچسبانیم. نمی‌دانست شهید می‌شود. الان هم عکس‌ها را نگه داشته‌ام. عکس همین‌هاست که ارزش دیدن دارد.»

✚ بیا و زیرزمین را به خانم‌های طلبه بده

اما وقف خانه، یک قطعه زمین و یک مغازه برای حوزه علمیه نیت قلبی خاصی در دل این مادر دارد، دلیلی که به پسر شهید بیست و دو ساله این خانه برمی‌گردد. «وقتی این خانه را می‌ساختیم، پسر شهیدم برگشت و به من گفت مامان جان، این خانه برای ما زیادی بزرگ است. بیا و زیرزمین را به خانم‌های طلبه بده که اینجا رفت‌وآمد کنند و درس بخوانند. تصمیمی برای این کار نگرفته بودم که پسر شهید شد. بعد از شهادت او کل خانه را وقف مجموعه فرهنگی آموزشی برای طلاب کردم که به نام طلبه شهید علیرضا غفاریان وفایی نام‌گذاری شد. بعد از آن، یک مغازه و یک زمین دیگر را هم وقف حوزه کردم که به نیت ساخت درمانگاه است و هنوز به ساخت‌وساز نرسیده است. بعد از شهادت علیرضا، کتابخانه او را هم به آقا علی‌بن موسی‌الرضا^(ع) هدیه کردم. الان پسر شهیدم و یکی از دخترهایم در صحن امام رضا^(ع) دفن هستند. خودم هم خواسته‌ام در حرم دفن شوم.»

✚ اگر من مسجد نسازم چه کسی می‌سازد؟

وقف خانه او را اراضی نمی‌کند. انگار که هنوز دینی برگردن دارد، دینی که به ساخت مسجدی در حاشیه شهر مشهد ختم می‌شود. برای ساخت این مسجد در منطقه خین عرب، تاکنون حدود ۳ میلیارد تومان هزینه کرده است. «با خودم گفتم اگر من مسجد نسازم، چه کسی می‌سازد؟ تصمیم گرفتم مقدار مالی را که از من مانده است در راه خدا بدهم. مقدار پولی که داشتم آن قدر نبود که بخواهم درمانگاه یا بیمارستان بسازم و گزینه با این هزینه‌های بالای درمان مدنظر بود که در این زمینه قدمی بردارم. با این اوضاع جامعه، تصمیم گرفتم قدمی برای خانه خدا بردارم. شنیده بودم بعضی از مناطق جایی برای نماز خواندن ندارند. برای تهیه هزینه زمین مسجد، مغازه و زمینی را که داشتم با مقداری از طلاهایم فروختم. دنبال زمینی مناسب در منطقه‌ای بودم که به مسجد نیاز باشد. خیلی دنبال زمین گشتم تا اینکه اطلاع دادم بنده خدایی زمینی را در خیابان طرحچی در منطقه خین عرب به نیت پدر و مادرش نذر مسجد کرده است. این زمین را برای مسجد پسندیدم اما تا آمدم ساخت مسجد را شروع کنیم، مصالح گران شد. با پولی که بود، برای بنای مسجد آهن تهیه کردیم و دیوارها را بالا بردیم. الان با کمک دیگر نیکوکاران قرار شده است این بنا در پنج طبقه ساخته شود.»

شهر بانو

شهر بانو

۲۵ دی ۱۴۰۱
شماره ۲۲۴۴
شماره ۳۸۴۶

(۵)